



پدر، عشق، پسر

نوسنده: سید مهدی شجاعی

تعداد صفحات: ۸۴

مجلس اول

این کتاب زندگی نامه حضرت علی اکبر (ع) را از زبان اسب ایشان که اسمش عقاب بوده از بدو تولد تا لحظه شهادت به رشته تحریر در آورده است.

نام پدرشان امام حسین (ع) و نام مادرشان خانم لیلا است این خانم بزرگوار در هنگام عزیمت امام حسین به سمت کوفه دچار بیماری می شود و از همراه شدن با امام جا میماند.

وقتی عقاب به نزد لیلا می رود آن خانم روزها و شب هارا کنار اسب سر میکند و با او نجوا میکند و هر دو باهم اشک میریزند و عقاب که زمانی دوست داشت عمر جاودانه داشته باشد بعد از شهادت سوارش آرزوی مرگ دارد.

وقتی سیف بن ذی یزن مرا به حضرت محمد پنج ساله پیشکش کرد و او بر من نشست من از شدت شعف دست هایم را به هوا بلند کردم پس از پیامبر مرکب حضرت علی(ع) شدم و پس از آن امام حسن و امام حسین(ع) و چون امام ذوالجناح را داشت مرا به علی اکبر سپرد یعنی دوباره به پیامبر چرا که شبیه ترین فرد به پیامبر بود.

شاید تنها اسبی باشم که راز این ۱۰ سال عمر طولانی را دریافته ام چون مرکب آن بزرگواران بودم.

مجلس دوم

بعد از رحلت پیامبر امام حسین(ع) خیلی بیتابی می کرد آنقدر که خداوند شبیهی از پیامبر را در دامانش گذاشت آنقدر شبیه که لحظه تولدش بوی پیامبر در فضای خانه پیچیده بود حتی در روز عاشورا سپاه دشمن با دیدن او نا خودآگاه او را پیامبر خاتم نامیدند و به همین علت بود که سپاه دشمن به انفعال افتاده بود.

مجلس سوم

جناب علی اکبر از نسب مادری به قبیله ثقیف و بنی امیه می رسید و این بود دلیل امان نامه آوردن سپاه دشمن برای ایشان در شب عاشورا و البته که دشمن کور خوانده بود و در جهل دست و پا می زد چرا که آن حضرت فرمودند من نسب به پیامبر می برم و باقی همه هیچ و در شب عاشورا که امام بیعت را از یارانش برداشت اولین کسان که بر ماندن اسرار داشتند و بیعت را تجدید و تشدید کردند همین بزرگواران یعنی حضرت علی اکبر و حضرت ابوالفضل العباس بودند.

مجلس چهارم

شب عاشورا وقتی که علی اکبر صدای گریه برادر شیر خوارش را می شنود داوطلب آوردن آب میشود و بی آنکه لب تر کند مشک هارا پر آب کرده و به سمت خیمه بر می گردد و البته به شرط همراهی با ۳۰ سوار و ۲۰ پیاده اجازه آوردن آب را از پدر میگیرد.

مجلس پنجم

عجیب بود رابطه میان این پدر و پسر و این همه عشق و این همه ارادت گاهی احساس می کردم که رابطه حسین با علی اکبر فقط رابطه پدر و پسر نیست رابطه عاشق و معشوق است رابطه میان این دو که با نگاه جان هم را به آتش میکشیدند و با نگاه بر جان هم مرهم می نهادند.

مجلس ششم

روز عاشورا من بودم و علی اکبر و یک میدان دشمن و او شروع کرد به رجز خوانی و چه خواندنی ! چه صدایی ! چه جلال و جبروتی ! این منم فرزند حسین بن علی به خدا سوگند که ماییم پرچمدار ولایت نبی و جنگ شروع شد و سوار من بعد از اینکه ۱۸۰ نفر از سپاه دشمن به درک واصل کرد به سمت خیمه رفت و در این مدت امام حسین برایش زیر لب فتبارک ا... میخواند و این فرصتی

بود تا علی دوباره نفس در نفس با پدر رو به رو شود.

مجلس هفتم

علی اکبر به امام گفت پدر عطش دارد من را میکشد ولی نه این تشنگی . علت عشقی بود که پدر به پسر داشت با وجود همه زخم ها و جراحات و خون های زیادی که از او رفته بود ولی او همچنان زنده بود مگر میشود قلب کسی دست امام زمانش باشد و قابض ارواح جانش را بستاند و فقط یک جمله التیام بود و آن اینکه رسول خدا چند قدمی شماست و من هم به زودی به شما می پیوندم.

مجلس هشتم

لحظه شهادت حضرت علی اکبر تیری به گلوی ایشان می خورد و حلقش را پاره میکند و آن قدر خون از بدن مبارکش می ریزد که روی چشم اسبش را میپوشاند و به اشتباه اسب سوارش را سمت دشمن میبرد.

مجلس نهم

لحظه شهادت پدر بالای سر پسر رفت امام با دست لرزان خون از سر و صورت علی می سترد و گفت چه زود است پیوستن من به تو پسرم
مبهوت با خود مویه میکرد که چگونه تو را کشتند؟
نمیدانم که امام چه گفت و چه کرد؟ فقط دیدم
پیرمردی با چند جوان به سمت من می آید که اگر
پیکر او تکه تکه نبود چه نیازی به اینهمه جوان
لیلا اگر تو در کربلا نبودی ولی زینب مادری را در
حق علی اکبر تمام کرد این همان زینب است که
لحظه شهادت فرزندانش پا از خیمه بیرون گذاشت
تا مبادا هدیه اش به پیشگاه برادر رنگ منت بگیرد.

مجلس دهم

امشب آخر عمر من است فردا حیات کوچک به
اندازه یک اسب خلوت خواهد شد دیگر کسی
نمیتواند بگوید مادر علی اکبر دچار جنون شده
ساعتها نفس به نفس مقابل اسب فرزندش می نشیند و
هر دو باهم اشک می ریزند .

خبر حسین را از سجاد باید پرسید من خودم دیدم که
او علی رغم بیماری یال خیمه را کنار زده بود و از
پشت پرده لرزان به تماشای عاشورا نشسته بود .